

قسمت یازدهم - جنگ و جهانی شدن

## گذار کنونی جهان به چه قیمت تمام خواهد شد؟

یازدهم سپتامبر نشانه شروع يك چرخش مهم سياسي در جهان است. زیر نام "مبارزه با تروریسم" در حقیقت جنگی استیلا گرانه ای آغاز شده که عواقب آن، آینده بشریت را به مخاطره می‌اندازد.

"جنگ نوین آمریکا" فقط به آسیای مرکزی محدود نمی‌شود. دولت بوش به بهانه "جنگ با تروریسم" سمت عملیات نظامی خود را متوجه عراق، ایران و کره شمالی کرده است. (این کتاب قبل از جنگ با عراق نوشته شده است. مترجم)

واشنگتن این کشورهای "به اصطلاح شرور" را به ساختن سلاح های کشتار جمعی متهم می‌کند و استفاده از سلاح اتمی در جنگ با تروریسم را نامحتمل نمی‌داند. در کنار آن اسرائیل که صاحب زرادخانه‌ای با حداقل دویست سلاح پیشرفته اتمی است، خود تهدیدی جدی برای کشورهای عربی به شمار می‌رود.

لازم به گفتن نیست که جنگ اسرائیل با فلسطین در هماهنگی کامل با استراتژی جنگ نوین آمریکاست. حمله به عراق بدون تردید شعله‌های نزاع در خاور میانه را گسترش خواهد داد و اسرائیل خود را باز هم بیشتر در صف آمریکا- انگلستان قرار خواهد داد. طراحان پنتاگون از هم اکنون طرح حمله به عراق را آماده کرده‌اند که قرار است از دو جبهه با حضور صد هزار سرباز آمریکائی انجام شود.

توپ خانه‌های آمریکا در دریای عمان به حال آماده باش درآمده‌اند و طرح‌هایی را در مورد عراق، سودان، سومالی، اندونزی و یمن آماده می‌کنند. نیروهای مخصوص و سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا به صورت آشکار و پنهان در حال فعالیت در بین نیروهای نظامی و شبه نظامی این کشورها هستند.

ایالات متحده آمریکا از بریتانیای کبیر تقاضا کرده در حمله به نیروهای القاعده در سومالی با آن همکاری کند.

### جنگ غیر قانونی

دولت بوش با همکاری دولت بریتانیا و پشتیبانی کشورهای غربی در 7 اکتبر 2001 با افغانستان وارد جنگ شد. این اقدام نقض حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود و جنگی است غیرقانونی زیرا آشکارا اصول منشور سازمان ملل متحد را زیر پا می‌گذارد. این جنگ نه تنها غیرقانونی بلکه در حقیقت جنایتکارانه است و می‌توان آن را در زمره موارد "جنایت بر علیه صلح" قرار داد که "دادگاه نورنبرگ" آن را "ما فوق جنایت" نامیده است.

رهبران سیاسی دولت‌هایی که مسئول قتل عام هزاران بی‌گناه در افغانستان هستند؛ در کشورهای خود - به بهانه قانونگذاری ضدتروریستی - به تجدیدنظر جدی در تعریف حقوقی "تروریسم" و "جنایت جنگی" دست زده اند.

به عبارت دیگر مجریان تروریسم دولتی - یعنی نمایندگان سیاسی - می‌توانند از طریق دادگاه‌هایی که براساس این قوانین تشکیل شده و می‌شوند، خودسرانه هرکس را بخواهند بعنوان تروریست و جنایتکار جنگی معرفی کنند. مضحک است که خود جنایتکاران واقعی جنگی که مقام‌های بالای سیاسی را در اختیار دارند، حال می‌توانند تصمیم بگیرند چه کسانی را تحت

عنوان جنایت جنگی تحت تعقیب قرار داد. آنان با زیرپا گذاشتن معیارهای حقوقی و تشکیل دادگاه‌های خارج از موازین ضمنا مسئولیت را به گردن دیگران می‌اندازند. چون در نهایت دادگاه‌های نظامی هستند که تصمیم می‌گیرند چه کسانی باید به عنوان جنایتکار جنگی اعدام شود.

بدینسان کشورهای غربی به سرعت به سمت نظامی‌توتالیتر می‌روند که در آن سیاستمدارانی که خود جنایتکار جنگی هستند با مشروعیت تمام و زیر پوشش دمکراسی مقام‌های بالای مملکتی را در اختیار گرفته و به نام مردم هر تصمیم خودسرانه‌ای را اجرا می‌کنند.

## امپراطوری آمریکا

جنگ با افغانستان همزمان با رکود اقتصاد جهانی آغاز شد، رکودی که به فقر میلیون‌ها تن انجامیده است. در شرایطی که اقتصاد اجتماعی به سقوط خود ادامه می‌دهد، مؤسسه‌های مالی سرمایه‌های خود را در تقویت ماشین جنگی آمریکا به کار انداخته‌اند. مجتمع‌های بزرگ صنعتی-نظامی آمریکائی در حال حاضر سیستمی تسلیحاتی را تدارک می‌بینند که ایالات متحده را به بزرگترین نیروی نظامی و اقتصادی جهان تبدیل می‌کند. این نیرو تنها در قبال چین و روسیه نیست، بلکه در برابر اتحادیه اروپا نیز هست که آمریکا آن را به زیان هژمونی جهانی خود می‌داند.

جنگی را که آمریکا زیر نام "جنگ با تروریسم" رهبری می‌کند در حقیقت مستلزم نظامی‌کردن و میلناریزاسیون منطقه وسیعی از جهان است که به استحکام به اصطلاح "امپراطوری آمریکا" کمک خواهد نمود. از جنگ یوگسلاوی در سال 1999 میان آمریکا و انگلیس اتحادی نظامی بوجود آمد که متکی بر ارتباط تنگاتنگ این دو در مسائل نظامی، سیاست خارجی و سرویس‌های اطلاعاتی است. اسرائیل هم به عنوان نماینده آمریکا- انگلیس در خاور میانه عمل می‌نماید. هدف نهایی و اعلام نشده "جنگ با تروریسم" مستعمره ساختن دوباره نه تنها چین و کشورهای بلوک شوروی سابق، بلکه ایران و عراق و شبه جزیره هند می‌باشد.

**جنگ و جهانی شدن** شانه به شانه هم حرکت می‌کنند. بنگاه‌های مالی وال استریت، شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکائی- انگلیسی، تولیدکنندگان آمریکائی- بریتانیائی اسلحه، ستون‌های محوری هستند که به دنبال تصرف مرزهای جدید اقتصادی است.

هدف نهائی "جنگ نوین آمریکا" آن است که کشورهای مستقل را خواه از طریق نظامی، خواه با تحمیل "اصلاحات" اقتصادی ویرانگر، به کشورهای در خدمت بازار آزاد تبدیل کند. جنگ نوین آمریکا- همانگونه که در استراتژی جاده ابریشم در سال 1999 تاکید شده- در حال نابودی منطقه‌ای است که در مسیر تاریخ به مثابه گهواره تمدن باستان و پل ارتباطی اروپای غربی و شرق دور شناخته شده است. واشنگتن از طریق سازمان سیا و با همکاری سرویس‌های اطلاعاتی نظامی پاکستان به شورش‌های اسلامی در جمهوری‌های سابق شوروی، هند و چین شکلی کاملاً آگاهانه داده و با کمک‌های مخفی خود از این شورش‌ها همچون وسیله‌ای برای تضعیف اقتصادی این کشورها و جدائی اقوام و ملل آن‌ها استفاده می‌کند.

به طور کلی جنگ و "آزاد سازی بازار"، دست در دست هم، در حال نابودی تمدن آسیای مرکزی و خاور میانه از طریق فقیر ساختن آن‌ها هستند.

## هم پیمانان ناتو

علیرغم اختلافات شدید در اتحاد نظامی غرب، هم پیمان‌های آمریکا در سازمان نظامی ناتو یعنی آلمان، فرانسه و ایتالیا از حمله نظامی آمریکا- انگلیس به افغانستان در سال 2001 حمایت کردند.

چنین به نظر می رسد که بین این کشورها در مورد "استعمار مجدد" و تقسیم منطقه وسیعی که شامل اروپای شرقی و بالکان تا مرزهای غربی چین می شود، اختلافی وجود ندارد. ولی در داخل این منطقه وسیع، بویژه میان آلمان و آمریکا، رقابت بر سر تقسیم مجدد "حوزه های نفوذ" بالا گرفته است. این تقسیم مجدد باید بر مبنای تاریخی درک شود. از بعضی لحاظ وضع شبیه توافق قدرت های اروپائی در کنگره برلین و تصرف قاره آفریقا در پایان قرن نوزدهم است. سیاست استعماری در چین کمی قبل از جنگ جهانی اول (در ارتباط با بنادر) نیز از جانب همان قدرت های امپریالیستی به شکلی کاملاً هماهنگ پذیرفته شده بود.

## ماشین نظامی و اطلاعاتی

بتدریج در بیشتر دموکراسی های غربی مانند بریتانیا، آمریکا و کانادا سازمان های اجتماعی-دولتی به سازمان هایی تشریفاتی تبدیل می شوند. تصمیمات در جایی دیگر ولی بنام منتخبان و نمایندگان سیاسی مردم گرفته می شود. در این کشورها نظامی توتالیتر قدرت می گیرد و سرویس های اطلاعاتی و پلیسی جانشین سازمان های اجتماعی-دولتی می شوند. سازمان سیا در ایالات متحده به "دولت موازی" تبدیل شده و تهیه و تنظیم سیاست خارجی آمریکا را برعهده گرفته است. به علاوه در این کشور، سازمان اطلاعاتی سیا بصورت عضوی از مؤسسه های مالی درآمده است. مقامات ارشد سرویس های نظامی و اطلاعاتی به شرکای بزرگترین مؤسسه های مالی وال استریت تبدیل شده اند.

بودجه رسمی سازمان سیا، همان گونه که قبلاً متذکر شدیم، به سی میلیارد دلار در سال بالغ می شود.

این بودجه رسمی غیر از درآمدهای حاصل از فعالیت های مخفی است که سر به چندین میلیارد دلار می زند.

از نمونه این عملیات مخفی سودآور می توان به قاچاق مواد مخدر اشاره کرد. تحقیقات آلفرد مک کوی فاش می کند که از زمان جنگ ویتنام، سازمان سیا برای پیشبرد سیاست های و اشنگتن، از قاچاق مواد مخدر جهت پشتیبانی مالی "عملیات مخفی" خود استفاده می کند.

سازمان سیا در سایه سودهای کلان قاچاق مواد مخدر به یکی از مؤسسه های مالی پر قدرت تبدیل شده است. این سازمان زیر پوشش شبکه ای از شرکت ها، بانک ها و بنیادهای مالی فعالیت می کند که موجب قدرت و نفوذ فراوان آن شده اند. شرکت هایی که زیر چتر سازمان اطلاعاتی آمریکا کار می کنند با گذشت زمان در کمپانی های بزرگ تولید اسلحه، شرکت های نفتی، بانک ها و مؤسسات مالی و شرکت های مستغلاتی نفوذ کرده اند. بدین ترتیب میلیاردها دلار سود به دست آمده از قاچاق مواد مخدر، با کمک سازمان سیا، به عملیات بانکی "قانونی" وارد می شوند و در بخش های مختلف اقتصادی سرمایه گذاری می شوند. به عبارت دیگر عملیات مخفی سازمان سیا نقشی مهم در جهت منافع مؤسسه های مالی و بانکی دارد و پول های به دست آمده از قاچاق مواد مخدر را در خدمت این موسسه ها قرار می دهد. از این لحاظ افغانستان به مثابه بزرگترین تولید کننده هرویین در جهان به منطقه ای استراتژیک تبدیل می شود. حکومت طالبان به دلیل اینکه زیر فشار سازمان ملل متحد ناگزیر شد تولید تریاک را به میزان 90 درصد کاهش دهد از نظر دولت بوش یاغی محسوب می شد. بمباران افغانستان را ه را برای قاچاق مواد مخدر زیر حمایت سازمان سیا هموار نمود که میلیاردها دلار سود آن خواهد بود. چنانکه به محض روی کار آمدن دولت جدید افغانستان زیر رهبری حامد کرزای تولید تریاک به میزان قبلی خود نزدیک شد.

## "جنگ به مثابه يك عمليات سودآور"

جنگ ضمنا عملیاتی بسیار سودآور است. سازمان‌های اطلاعاتی و نظامی فعالیت‌های اقتصادی بسیار سودآوری را در بخش خصوصی و در زمینه سرویس‌های دفاعی، اطلاعاتی، استخدام مزدور و غیره به راه انداخته‌اند.

مقامات بالای دولت بوش - از جمله دیک چنی از طریق شرکت هالی برتون- رابط بین مؤسسه‌های مختلف در این زمینه می‌باشند.

زیر شعار برقراری "نظم نوین جهانی"، کسب سود از هر طریق و بر پایه فریب، رشوه به مقامات بلند پایه، عملیات مخفی در زمینه اطلاعاتی دنبال می‌شود. در پشت همه اینها منافع اقتصادی عظیمی نهفته است. گروه‌های شبه نظامی زیر چتر حمایت ایالات متحده تعلیم می‌بینند و مزدورانی از بخشی خصوصی که پنتاگون آن‌ها را استخدام کرده به آنان می‌پیوندند.

در مجموع به جای اینکه دولت در مورد جنگ تصمیم بگیرد، این تصمیم‌گیری تابع منافع اقتصادی خصوصی شده است. به علاوه ماموران اطلاعاتی بجزارتباط‌هایی که با وال‌استریت دارند، از طریق سازمان سیا مخفیانه با سندیکاهاى آدم‌کشی ارتباط گرفته‌اند. این سندیکاها در سایه "پول شوئی" به سرمایه‌گذاری‌های بزرگ در "شرکت‌های تابع قانون" دست زده‌اند.

نظم نوین جهانی به شکلی عمل می‌کند که بین "جنایت سازمان یافته" و "سرمایه سازمان یافته" هیچ نوع مرزی قابل تشخیص نیست. به عبارت دیگر تجدید ساختار تجاری و مالی در مقیاس بین‌المللی در جهت تسهیل "جهانی شدن" همزمان اقتصاد جنائی نیز هست، اقتصادی که به نحوی ارگانیک با سرمایه‌های کلان در ارتباط است. دستگاه دولتی هم به نوبه خود "جنایتکارانه" می‌شود. اکنون شواهد زیادی از ارتباط میان تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی دولت بوش و کارتل‌های مواد مخدر در دست است.

## دلاریزه کردن

واشنگتن با هدف کنترل لوله‌ها و ذخائر عظیم نفتی دالان "اورآسیا" و قرار دادن آن در خدمت غول‌های نفتی آمریکائی - انگلیسی، قصد دارد چین و روسیه را تضعیف و در نهایت به مستعمره خود تبدیل کند. بدین منظور واشنگتن بر سیستم مالی و پولی ملی این کشورها دست گذاشته و می‌کوشد دلار را جایگزین پول ملی این کشورها کند. این امر در بعضی از جمهوری‌های سابق شوروی اجرا شده و دلار تقریباً جای پول ملی آنها را گرفته است.

چند هفته پس از یازدهم سپتامبر و در شرایطی که ایالات متحده حضور نظامی خود را در مرزهای غربی چین تحکیم می‌کرد "سازمان تجارت جهان" چین را به عضویت پذیرفت. این امر به معنای آن بود که نظام بانکی این کشور بر روی بانک‌ها و نهادهای مالی غرب باز شود.

تلاش غرب در چین آن است که سیستم بانکی دولتی را که دهنده اعتبار به ده‌ها هزار شرکت و تولیدکننده کشاورزی است تضعیف کند. تعجب آور اینجاست که همین سیستم بانکی بود که از نقش چین به مثابه بزرگترین "مستعمره صنعتی" غرب در ساخت تولیدات دستی با قیمت ارزان برای صدور به اروپا و آمریکا حمایت نمود. برچیدن سیستم اعتباری دولتی آغازگر موجی از ورشکستگی خواهد بود که چهره اقتصاد چین را دگرگون خواهد کرد. تجدید ساختار نهادهای مالی چین به نوبه خود در چند سال آینده منجر به کاهش ارزش پول ملی در نتیجه سفته‌بازهای تحمیلی از جانب بازار ارز خواهد شد و راه استعمار اقتصادی و سیاسی هرچه بیشتر این کشور را توسط سرمایه خارجی خواهد گشود.

به عبارت دیگر، همانگونه که بحران شرق آسیا در سال 1997 نشان داد، کنترل کامل "سفته‌بازهای نهادی" بر مبادلات ارزی به وسیله‌ای برای نابودی اقتصاد ملی مبدل شده است.

در این مفهوم، "جنگ مالی" تمام امکانات سفته بازی نظیر عملیات تبدیل ارز در کوتاه مدت، حق انتخاب ارز و غیره را به خدمت می گیرد. از این امکانات سفته بازی برای تصاحب ثروت های مالی و تسلط بر سیستم تولید استفاده می شود. همان طور که "ماتاهیر محمد" نخست وزیر مالزی تاکید می کند: "این به سقوط کشاندن عمدی ارزش پول يك کشور فقط بخاطر کسب سود، نقض شدید حقوق کشورهای مستقل محسوب می شود".

## "جنگ مالی" ابزار فتوحات

در کره جنوبی، اندونزی و تایلند سفته بازها، در جریان بحران مالی آسیایی سال 1997، نقدینگی بانک های مرکزی این کشورها را غارت کردند، آن هم در شرایطی که مقامات محلی تلاشی بی نتیجه برای حفظ ارزش پول ملی می کردند. در جریان این عملیات بورس بازی، ظرف مدت چند ماه، بیش از صد میلیارد دلار از ذخیره بانک های مرکزی این کشورها به صندوق مؤسسه های مالی خصوصی غربی انتقال یافت. نظیر همان سناریو برای پول ملی چین نیز طراحی شده است.

در حالی که کشورهای مزبور از جنگ جهانی دوم تاکنون رشدی قابل ملاحظه داشته اند؛ این انتقال عظیم سرمایه باعث سقوط باورنکردنی ارزش پول های ملی، رشد بیکاری و فقیر شدن يك شبه قشر وسیعی از مردم شد. تقلب مالی در بازار ارز، اقتصاد ملی این کشورها را بی ثبات کرد و راه را برای غارت آنها توسط سرمایه گذاران خارجی معروف به "لاشخور" هموار نمود.

این واقعه بوضوح نشان داد که حاکمان محلی ناتوان از مقابله با بورس بازان در اینگونه موارد هستند و بانک های مرکزی این کشورها قدرت اداره اقتصاد ملی را از دست داده اند. به عبارت دیگر وقتی بانک های بزرگ خصوصی ذخیره ملی يك کشور را در اختیار داشته باشند، بر قدرت محدود دستگاه مالی دولتی غلبه خواهند کرد و بانک های مرکزی قادر نیستند به تنهایی یا بصورت جمعی با آنها مقابله کنند. سیاست های مالی در اختیار و امداد بستانکاران خصوصی است که به همین دلیل می توانند از صرف هزینه های عمومی بودجه جلوگیری کنند، مانع واریز کردن حقوق میلیون ها کارگر و کارمند شوند (همان کاری که در کشورهای شوروی سابق انجام می دهند) و تولید و برنامه های اجتماعی را متلاشی کنند. به موازات تشدید بحران حمله های بورس بازان بر علیه بانک های مرکزی در چین، آمریکای لاتین و خاورمیانه شدت می گیرد و خطر بروز فاجعه های اقتصادی را افزایش می دهد. به موازات لیبراسیون تجارت و حذف مقررات در امور کشاورزی و صنعتی، طبق قواعد سازمان تجارت جهانی، به انفجار اجتماعی در چین دامن زده می شود.

عملیات مخفیانه سازمان سیا تحت رهبری دولت آمریکا در تبت و منطقه خود مختار "سین چیانگ"، از جمله ایغور، می خواهد با تکیه بر جنبش های جدائی طلب، شرایط مطلوبی برای بی ثباتی سیاسی بوجود آورد که به نوبه خود پروسه دلاریزاسیون را تقویت خواهد کرد. در تمام نقاط دنیا تضعیف مؤسسه های بانکی ملی فاجعه همراه داشته است. هدف واشنگتن در واقع تضعیف یورو و جایگزینی آن توسط دلار به عنوان "پول جهانی" است که در تقابل و رویارویی با منافع عظیم بانکی اروپائی دنبال می شود.

میلیتاریزاسیون منطقه وسیعی از جهان، از جمله در آنجا که دلار و یورو در حال مبارزه هستند، در جهت آن است که این رقابت را به سود دلار به پایان رساند.

## میلیتاریزاسیون و دلاریزاسیون نیمکره غربی

مرکز سرمایه داری ایالات متحده آمریکا یعنی "وال استریت" با کنار زدن مؤسسه های مالی ملی قاره آمریکا و گرفتن جای آنها، اقتصاد این قاره را زیر نظر خود گرفته است. واشنگتن با کمک "صندوق بین المللی پول" کشورهای آمریکای لاتین را ملزم کرده دلار را به مثابه

"پول ملی" بپذیرند. تا کنون دلار آمریکا در پنج کشور اکوادور، آرژانتین، پاناما، السالوادور و گواتمالا به مثابه پول ملی تحمیل شده است.

دلاریزاسیون عواقب اجتماعی - اقتصادی اسف باری دارد. "وال استریت" و بانک مرکزی آمریکا موسوم به "ذخیره فدرال آمریکا" سیاست های پولی این کشورها را مستقیماً زیر نظر گرفته‌اند. تمام ساختار هزینه‌های عمومی به صورت کامل در اختیار بستانکاران آمریکائی است. دستمزدهای واقعی سقوط کرده‌اند، برنامه‌های اجتماعی از هم پاشیده‌اند و قشرهای عظیمی از مردم این کشورها به ورطه فقر افتاده‌اند.

**دلاریزاسیون و میلیتاریزاسیون دو ستون "امپراطوری" آمریکا را تشکیل می‌دهند.** از این لحاظ طرح موسوم به "برنامه کلمبیا" که هزینه آن توسط کمک نظامی آمریکا تامین می‌شود، پایه میلیتاریزاسیون در منطقه "آندین" در آمریکای جنوبی است که هدف آن رشد " مبادله آزاد تجاری" و دلاریزاسیون منطقه است. همان شرکت های نفتی انگلیسی -آمریکایی (شورون، بریتیش پترولیوم و اکسون) که به دنبال غارت ثروت کشورهای شوروی سابق هستند در منطقه آندین آمریکای جنوبی نیز هم‌دیگر را پیدا کرده‌اند. سیاست خارجی آمریکا به بهانه مبارزه با مواد مخدر و جنگ با تروریسم، میلیتاریزه کردن منطقه آندین را دنبال می‌کند.

هدف از این میلیتاریزاسیون در واقع حفاظت لوله‌های نفتی و منافع سرشار مالی حاصله از تجارت مواد مخدر است که سر به میلیاردها دلار می‌زند. آمریکا زیر پوشش "برنامه کلمبیا" هزینه گروه‌های شبه نظامی متعددی را که مسئول هزاران قتل و ناپدید شدن افراد در کلمبیا هستند، تامین می‌کند.

اجرای " برنامه کلمبیا" با احترام اکید به رهنمودهای تحمیلی صندوق بین‌المللی پول انجام می‌شود. در راستای اجرای این رهنمودهاست که نسخه‌های اقتصادی تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول به عنوان نمونه در کلمبیا به نابودی صنایع پیشه‌وری و کشاورزی ملی منجر شده است. در مجموع میلیتاریزاسیون قاره بطور کامل در جهت برنامه لیبرالیزاسیون تجاری قرار دارد. "منطقه آزاد تجاری آمریکائیان" (ZLEA) به موازات پروتکل همکاری نظامی بین 27 کشور آمریکائی و با هدف کنترل کامل ایالات متحده آمریکا بر این منطقه تشکیل شده است. (این پروتکل "بیانیه مانائوس" نام گذاری شده است). بحران اجتماعی - اقتصادی آرژانتین نیز نتیجه سیاست‌های اعمال شده در جهت پروسه دلاریزاسیون است که "وال استریت" و " ذخیره فدرال آمریکا"، که سیاست مالی این کشور را به طور کامل در اختیار دارند، مسبب آن هستند.

در آرژانتین نیز نحوه مصرف هزینه‌های عمومی به طور کامل در اختیار صاحبان سرمایه آمریکائی است. دستمزدها سقوط کرده‌اند، برنامه‌های اجتماعی به فراموشی سپرده شده و اکثریت مردم به ورطه فقر غلطیده‌اند. هیچ کس در اینکه پروژه آرژانتین توسط "وال استریت" برنامه ریزی شده تردیدی ندارد و در هر گوشه دیگر از دنیا که امپراطوری آمریکا دست نامرئی خود را به روی آن بگذارد همین وضع تکرار خواهد شد.